

مواجهه دین‌دارانه با علوم جدید

محمد فناپی اشکوری*

چکیده

بحث از نسبت علم و دین و مناقشات برخاسته از آن در غرب مسیحی و مادی، تاریخی پرماجرا دارد. پس از تفوق علم و به حاشیه رفتن دین در عصر جدید، تفکر مادی بر ابعاد مختلف حیات بشری از جمله بر جهان‌بینی علمی غلبه یافت. غلبه نگرش مادی به هستی و حیات منتهی به ظهور بحران‌های گوناگونی شد که بشر کنونی از آن رنج می‌برد. به گمان برخی، علم جدید در بستر تفکر و نظام ارزشی مادی روییده و تناسبی با تفکر و نظام ارزشی اسلامی ندارد. از اینجاست که بحث اسلامی سازی علم یا تولید علم اسلامی طرح می‌شود. در این مقاله با توجه به مبانی و اصول معرفت‌شناختی در تفکر اسلامی، نزاع معرفت‌علمی و دینی بطور اجمال بررسی و دیدگاه مقبول در نحوه مواجهه با علم جدید طرح گردیده است. علم جدید تا آنجا که مستند به معیارهای عقلانی و موجه باشد پذیرفتنی است، اما نباید جهان‌بینی و فرهنگ مادی را به نام علم تلقی به قبول کرد.

واژگان کلیدی: علم، دین، علوم طبیعی، علوم انسانی، تعارض علم و دین، اسلامی سازی، بومی‌سازی

مقدمه

بحث از نسبت علم و دین از مباحثی که در شناخت علم و دین اهمیت به سزائی دارد، است. پرسش‌ها و دغدغه‌هایی جدی در این زمینه مطرح است که نیاز به تأمل دارد. پرسش اساسی در این باب این است که اگر علم و دین هر دو ناظر به کشف واقع هستند، چرا گاه بین آنها تعارض روی می‌دهد و چگونه باید این تعارض را حل نمود؟ از سوی دیگر، چگونه می‌توان بین علم جدید که در بستر تفکر مادی غرب ظهور یافته و متأثر از آن است و تفکر و فرهنگ اسلامی جمع نمود؟ پروژه اسلامی سازی علم یا تولید علم اسلامی، طرحی است برای برون‌رفت از این محذورات. این دغدغه در علوم انسانی به نحو شدیدتری مطرح است، چرا که ارتباط این علوم با باورهای دینی بیش از علوم طبیعی است و تأثیرپذیری آنها از جهان‌بینی و فرهنگ جامعه‌ای که در آن تولید می‌شود نیز بیش از علوم طبیعی است. تنقیح این بحث در رویکرد ما به علم و مدیریت علمی در جامعه اسلامی از مهم‌ترین دغدغه‌های نظری محسوب می‌شود. برای ورود به این بحث ناچاریم با اختصار مفاهیم علم و دین را توضیح دهیم و از آنجا که طرح این بحث بدون ورود به مباحث معرفت‌شناختی میسر نیست باید برخی از اصطلاحات معرفت‌شناسی را توضیح و به بعضی از مباحث آن بطور فشرده اشاره کنیم.

علم

علم معانی گوناگون دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: ۱. مطلق دانش^۱ که هر نوع دانایی و آگاهی را شامل می‌شود. این معنا از علم مرادف با معرفت در این بحث است. مراد از معرفت در این بحث نیز همین دانستن و آگاهی است از هر راهی که حاصل شود و به هر چیزی که تعلق گیرد. ۲. رشته علمی^۲ که شامل همه علوم همچون فلسفه، ریاضیات، علوم طبیعی، ادبیات و علوم دینی می‌شود. ۳. علوم تجربی جدید^۳ که منحصر به علوم طبیعی و علوم انسانی است. ۴. در مباحث فقهی گاهی "علم" به معنای قطع و یقین^۴ بکار می‌رود، در مقابل احتمال، ظن و شک. بحث‌هایی که امروزه درباره ارتباط علم و دین طرح می‌شود عمدتاً حول محور علم به معنای علوم تجربی جدید است، گرچه اصل بحث در معانی عام‌تر علم نیز مطرح است.

1. knowledge
2. discipline
3. science
4. certainty

دین

مراد ما از دین مجموعه معارفی است که از طرف خدای متعال توسط انبیا برای رستگاری بشر نازل شده و در متون مقدس مدون شده است. بنابر این، آنچه در این بحث مورد نظر است دین منزل و حق است که منشأ الهی دارد، نه ادیان ساخته بشر. از نظر مصداقی دین مورد نظر در این بحث اسلام است، زیرا اسلام تنها دینی است که کتاب آسمانی آن از تحریف مصون مانده است. علاوه بر این، اسلام دین خاتم است که با ظهور آن مدت اعتبار سایر ادیان به سر آمده است و مصدق و متضمن ادیان پیشین و دین مقبول الهی در این زمان اسلام است.

غایت نهائی دین، رستگاری^۱ بشر است، گرچه دین اهداف میانی و متوسط همچون برقراری عدل و قسط نیز دارد. نوع اعتقاد و زندگی که به رستگاری منتهی می‌شود را دین تعلیم می‌دهد. اصول تعالیم دین عبارتند از: عقاید، اخلاقیات و احکام (باورها، ارزش‌ها و قوانین). گرچه غایت نهائی دین رستگاری بشر است، اما چون بین حیات اخروی و نحوه زیستن انسان در دنیا ارتباط هست، دین زندگی دنیا را نیز سامان می‌دهد و سبک خاصی از زندگی فردی و اجتماعی را ارائه می‌دهد.

از دیدگاه نگارنده، اسلام ما را از ادیان و ایدئولوژی‌های دیگر بی‌نیاز می‌کند، اما جایگزین علوم و معارف دیگر نیست و ما را از آنها بی‌نیاز نمی‌کند؛ بلکه اسلام، ما را به کسب علوم دیگر تشویق می‌کند.

معارف دین نیز از مصادیق علم به معنای معرفت هستند و حتی از این معارف رشته‌های علمی هم تولید شده است، اما مراد از علم در بحث از علم و دین علوم بشری (به خصوص علوم تجربی) است که بشر با عقل و سایر قوای معرفتی‌اش مستقل از دین بدست می‌آورد و مراد از دین معارف و حیانی است که از منابع دینی بدست می‌آید. در استفاده از منابع دینی نیز عقل بشری ابزار فهم است، اما منبع آن دین است. حاصل استفاده از منابع دینی معرفت دینی است. به این اعتبار معرفت را می‌توان به دینی و غیر دینی یا بشری تقسیم کرد. موضوع بحث ما چیستی این دو نوع معرفت و مناسبات بین آنهاست.

1. salvation

معرفت بدیهی و نظری

معرفت از حیث وضوح و عدم آن یا نیاز به کسب و عدم آن به بدیهی و نظری تقسیم می‌شود. بدیهی آن است که هر انسان متعارفی برای پذیرش و تصدیق آن به چیزی بیش از تصور آن نیاز ندارد. به عبارت دیگر، برای قبول آن نیازی به استدلال نیست، مانند: "کل بزرگتر از جزء است" و " $2+2=4$ ". اما معرفت یا قضیه نظری آن است که برای تصدیق و پذیرش آن علاوه بر تصور آن به تأمل، فکر و استدلال نیاز است، مانند: "روح موجود است". اعتقاد به معارف بدیهی ما را از شکاکیت مطلق می‌رهاند و نیل به معرفت و تکامل آن را ممکن می‌سازد. (ابن سینا، ۱۹۶۵، فصل ۴).

معرفت حضوری و حصولی

معرفت حضوری یافت و آگاهی بی واسطه درونی است، مانند خودآگاهی^۱، و آگاهی هر کس از احوال درونی خود، مثل احساس غم یا شادی، که برای هر انسانی این نوع آگاهی‌ها حاصل است. آگاهی حصولی شناخت‌های با واسطه و گزاره‌ای است. (مصباح یزدی، ۱۳۶۴، درس ۱۳) معرفت حضوری زمینه معرفت‌های حصولی است و بدون آن معرفت حصولی ممکن نیست. معمولاً ادراکات حصولی را به حسی، خیالی و عقلی تقسیم می‌کنند. ادراک حسی جزئی و ادراک عقلی کلی است. همه علوم از جمله علوم تجربی از معرفت‌های حصولی هستند.

معرفت نظری و عملی

معرفت از جهت متعلقش به نظری و عملی تقسیم می‌شود. هم معارف بشری و هم معارف دینی در یک تقسیم‌بندی به معارف توصیفی یا نظری و معارف تجویزی یا عملی قابل تقسیم‌اند. از قدیم‌الایام حکمت را با دو شاخه نظری و عملی می‌شناختند؛ علم عرفان نیز دو بخش نظری و عملی دارد. در علوم جدید نیز از گزاره‌های توصیفی^۲ و گزاره‌های هنجاری^۳ سخن گفته می‌شود. به بیان ارسطو «هدف "شناخت نظری" حقیقت و هدف "شناخت عملی" کنش است.» (ارسطو، ۱۳۶۶، ص ۴۸)

آیا علم در پی تفسیر جهان است یا تغییر جهان؟ حق این است که علم، دین،

1. self awareness
2. descriptive
3. prescriptive

فلسفه و عرفان و هر نظام فکری دیگر در پی تفسیر جهان و انسان است. اما عالم معمولاً علاوه بر فهم با کمک علم در صدد تغییر جهان و انسان است. البته هدف اصلی تغییر انسان است و در جایی که تغییر جهان طرح می‌شود از آن جهت است که برای تغییر انسان لازم است. همه این معارف هم بعد نظری دارند هم بعد عملی. به عبارت دیگر، انسان هم در پی فهم جهان است و هم بدنبال تغییر خود، و علوم و معارف گوناگون را به این منظور طلب می‌کند.

راه‌های معرفت

معرفت از جهت راه‌های پیدایش‌اش اقسام گوناگونی دارد: حضوری، حسی، عقلی، نقلی، شهودی، الهامی و وحیانی. انسان راه‌های مختلفی برای شناخت واقع دارد. حقایق این عالم گوناگون هستند و همه حقایق را نمی‌توان از یک طریق و با یک روش شناخت. مثلاً قوانین جهان شمول فلسفی را نمی‌توان از راه حس و تجربه بدست آورد، بلکه باید از راه تأمل نظری و عقلانی به آن رسید؛ چنانکه خواص و ویژگی‌های پدیده‌های محسوس مادی را نمی‌توان صرفاً از طریق تأمل عقلانی کشف کرد، بلکه برای فهم آنها به حس و تجربه نیازمندیم. علوم تجربی محصول همکاری حس و عقل هستند. در این علوم هم مشاهده لازم است، هم تأمل و استنتاج عقلی. به عبارت دیگر، عقل برای فهم و داوری از حس استفاده می‌کند و از مشاهده استنتاج می‌کند. علاوه بر این، علم تجربی مبتنی بر برخی مفروضات فلسفی است. مثلاً پزشک در کشف علت یک بیماری یا علت بهبودی، اصل علت را فرض می‌گیرد و در پی آن بدنبال علت بیماری و راه بهبودی می‌گردد. حقایق باطنی عالم و اسرار درونی آن را گاه از راه عقل نیز نمی‌توان دریافت، بلکه باید با تزکیه نفس از راه شهود قلبی به آن رسید. و بالاخره حقایقی در عالم هست که، به جهت محدودیت قوای ادراکی بشری، جز از راه وحی الهی نمی‌توان به آن رسید. گاه یک واقعیت را می‌توان از چند طریق شناخت که در این صورت این راه‌ها مؤید و مکمل یکدیگر خواهند بود و هریک از زاویه‌ای به آن خواهند نگرست.

باید به محدودیت هر یک از راه‌های معرفت توجه داشت. هیچیک از این راه‌ها ما را از دیگری بی‌نیاز نمی‌کند. معرفت مطلوب و جامع تنها از طریق استفاده از همه این راه‌ها حاصل می‌شود، چنانکه قرآن کریم ما را به استفاده از همه راه‌های یاد شده دعوت

می‌کند. معرفت‌شناسی قرآنی معرفت‌شناسی کثرت‌گرا است. بر این مبنا، تجربه‌گرایی افراطی یا عقل‌گرایی افراطی، یا نص‌گرایی افراطی که نگاهی انحصارگرایانه دارند و راه‌های دیگر معرفت را نفی می‌کنند مردودند.

خطاپذیری معرفت بشری

معرفت‌های حضوری و بدیهی فی‌الجمله مصون از خطایند، اما معرفت‌های حصولی نظری یا اکتسابی خطاپذیرند.

معرفت دینی از حیث منبع یعنی وحی مصون از خطاست. به اعتقاد ما مسلمان‌ها در قرآن که کلام الهی است خطایی راه ندارد. سخنان معصومان نیز مصون از خطایند. اما فهم دینی ما انسان‌ها و تفسیر ما از معارف دینی مصون از خطا نیست. باید توجه داشت که خطاپذیر بودن فهم بشری چه در معرفت‌های بشری محض و چه در معرفت‌های دینی به این معنا نیست که این معارف خطا هستند یا امکان رسیدن به یقین در آنها وجود ندارد؛ بلکه به این معناست که امکان وقوع خطا برای بشر هست و گاهی هم بالفعل دچار خطا می‌شود؛ چه اینکه در بسیاری از موارد هم می‌تواند به فهم درست و یقینی حقایق راه یابد. از خطاپذیر بودن فهم انسان نباید شکاکیت و نسبیت معرفت را نتیجه گرفت. درسی که باید آموخت تواضع معرفتی و کوشش بی‌دریغ برای نیل به حقیقت است. هیچ عالمی نباید به علم خود مغرور و در یافته‌هایش متصلب باشد و خود را در اوج قله معرفت ببیند بگونه‌ای که به علوم و یافته‌های دیگر نگاه تحقیرآمیز داشته باشد یا خود را بی‌نیاز از کسب معرفت جدید بداند؛ بلکه همواره باید خود را متعلم بداند و راه بازنگری و تجدید نظر را به روی خود بازگذارد.

تعارض علم و دین

به دلیل محدودیت و خطاپذیری معرفت بشری گاهی بین معارف مختلف انسان تعارض و ناسازگاری روی می‌دهد. گاه در درون یک نوع معرفت و گاه بین دو نوع معرفت ممکن است تعارض رخ دهد. بین دو ادراک حسی، دو دریافت عقلی، دو معرفت شهودی، دو معرفت دینی، یک معرفت شهودی و غیر شهودی و یک معرفت دینی و غیر دینی ممکن است تعارض پیش آید. تعارض علم و دین در جایی طرح

می‌شود که علم و دین در باب موضوعی واحد احکام ناسازگار داشته باشند. تعارض علم (به معنای عام دانش بشری) و فهم از دین در طول تاریخ و در فرهنگ‌های گوناگون گه‌گاهی رخ داده است. مثلاً علت مخالفت برخی از متکلمان اسلامی با فلسفه یونانی این بود که به گمان آنها فلسفه یونانی یا برخی از اصول آن با آموزه‌های اسلامی در تعارض است، چنانکه چنین تعارضی بین برخی فلسفه‌های جدید غرب با آموزه‌های ادیان وجود دارد. اینکه غزالی فلسفه را طرد و فیلسوفانی را تکفیر کرد از چنین تلقی‌ای ناشی شده است.

پس از رنسانس در غرب و طرح شدن نظریات علمی جدید، نزاع بین علوم طبیعی و آموزه‌های کلیسائی قوت گرفت و به ویژه کیهان‌شناسی کپرنیکی و گالیله‌ای با تلقی ارباب کلیسا از آن در تعارض واقع شد. نمونه دیگر از منازعه بین نظریات علمی و باورهای دینی، ناسازگاری نظریه تحول انواع داروین^۱ در زیست‌شناسی با تلقی رایج دینی از خلقت انسان^۲ است. (باربور، ۱۳۶۲، فصل ۱۲) منازعه و ناسازگاری بین علم و دین در حوزه علوم انسانی و اجتماعی و عرصه‌های عملی زندگی نیز روی داده است. نسخه‌ای که بشر با استفاده از علوم انسانی موجود برای حیات فردی و جمعی خود می‌پیچد با نسخه‌ای که آموزه‌های دینی در این زمینه‌ها ارائه می‌دهند در برخی از موارد ناسازگار و غیر قابل جمعند. ارباب کلیسا پس از مدتی مقاومت در برابر علم سکولار، سرانجام در هر دو عرصه علوم طبیعی و علوم انسانی چاره‌ای جز عقب نشینی ندیدند و تا حد زیادی از دعاوی دینی در حوزه‌هایی که علم جدید در آن نظر مخالف دارد دست برداشتند و بدینسان دین‌مداران در باب هستی به الهیات و در باب رفتار انسان به حوزه خصوصی و فردی قانع شدند.

جهل بشر، منشأ تعارض

در عالم واقع تعارضی نیست. در علم و معرفت هم اگر همیشه کشف تام واقع باشد، تعارضی روی نخواهد داد. بین علم راستین و دین حقیقی نیز هیچگاه تعارضی نیست. هر جا تعارضی روی دهد پای خطا و جهل در میان است. یا تعارض بین دو جهل است یا بین علم و جهل. در واقع تعارض بین دو فهم بشری روی می‌دهد، فهمی که

1. evolution
2. creation

خطاپذیر است. چنانکه گفتیم، هم بین معرفت‌های غیر دینی بشر، هم بین معرفت‌های دینی بشر و هم بین معرفت‌های دینی و معرفت‌های غیر دینی بشر ممکن است تعارض رخ دهد. بین معرفت‌های دینی یک دین با دین دیگر ممکن است تعارض باشد، چنانکه بین دو معرفت از یک دین هم ممکن است تعارض رخ دهد که نمونه‌های آن در کلام، تفسیر و فقه بسیار است. باید توجه داشت که مراد این است که در فهم دینی ما تعارض رخ می‌دهد، نه در خود تعالیم دینی. اگر بشر در همه معرفت‌هایش معصوم باشد تعارضی در معارفش نخواهد بود، چنانکه در علم خداوند که عالم به همه حقایق نامتناهی است هیچ تعارضی نیست و بین انبیاء الهی هرگز اختلافی پدید نمی‌آید. به این جهت وجود و وقوع تعارض در معرفت بشری امری طبیعی است. آنچه مهم است کوشش برای حل و رفع تعارض است.

راه کلی در برون رفت از تعارضات

قطعا دو گزاره متعارض و ناسازگار نمی‌توانند هر دو صادق باشند و ذهن آدمی نمی‌تواند گزاره‌های ناسازگار را بپذیرد. اگر بخواهد یکی را برگردد بناچار باید دیگری را وانهد. بدیهی است که در هر گزینشی به مرجحی نیاز است. قاعده کلی که مقتضای عقل است این است که در گزاره‌هایی که ناظر به کشف واقع هستند آن که گمان می‌رود به واقع نزدیک تر است یا شواهد قویتری بر صدق آن وجود دارد ترجیح داده شود. اگر بین یک معرفت یقینی و یک معرفت ظنی و احتمالی تعارض باشد معرفت یقینی مقدم داشته می‌شود (صدر، ۱۹۷۸، ص ۳۲۵). اگر گزاره‌ای عقلی و علمی معارض با گزاره‌ای دینی در صورتی که از شواهد صدق قوی‌تری از ظاهر دینی برخوردار باشد بر آن مقدم و فهم ما از ظاهر تصحیح می‌شود یا در سند آن تردید می‌شود. اگر معنای مستفاد از گزاره‌ای دینی از شواهد صدق قوی‌تری برخوردار باشد، گزاره دینی مقدم می‌شود. در گزاره‌های عملی، آن که به خیر و مصلحت و در مورد احکام شرعی به حکم الهی نزدیک تر است، اخذ می‌شود. در جایی که چنین مرجحی در میان نباشد و دو طرف از این حیث مساوی باشند اگر توقف و تعلیق حکم ممکن باشد چنین می‌شود، در غیر این صورت به مرجحات غیر معرفتی دیگری مثل توسل به اصول عملیه در مسائل فقهی و حقوقی یا ساده‌گی (اخف و اسهل بودن) یا قرعه یا رأی اکثریت در مسائل اجتماعی توسل می‌شود.

شایان توجه است که از آنجا که در نگاه اسلامی هم علم و هم دین اصالت و ارزش دارند، راه حلی که به کنار نهادن یکی از آنها یا نادیده گرفتن ارزش معرفتی آنها منتج شود نا تمام و بی اعتبار است.

یکی از ریشه‌های جدایی علم و دین و تعارض آنها در غرب این تصور است که راه دین از راه عقل و علم جداست و دینداری و ایمان صرفاً مبتنی بر تعبد محض بدون معرفت است و این با علم که در پی معرفت و مبتنی بر دلیل و شاهد است نمی‌سازد، در حالی که در تفکر اسلامی دین چیزی جز بیان حقیقت نیست و ایمانی ارزشمند است که مبتنی بر معرفت باشد، بدین جهت بین عقل و دین و علم و ایمان هماهنگی برقرار است، نه تعارض.

سرنوشت علم و دین در عصر جدید

رنسانس در اروپا نقطه عطفی در تاریخ بشر محسوب می‌شود. با این تحول انسان وارد مرحله‌ای نو شد. رنسانس همراه بود با واکنشی علیه دنیای سنتی پیشین که عنصر غالب و حاکم بر آن، عنصر دینی مسیحی بود. با این تغییر رویکرد، تحول عظیمی در روش کسب علوم و در پی آن در تفکر بشری، در علوم و فناوری و در سبک زندگی بشر روی داد. توفیق عملی علم‌رهایی یافته از محدودیت‌های کلیسایی، زمینه را برای نوعی گرایش مادی آماده کرد. گرچه ایمان دینی و نگاه معنوی به جهان هیچگاه از بین نرفت، اما گرایش مادی غلبه یافت و باورهای دینی در پژوهش‌های علمی نادیده گرفته شد و تدریجاً نوعی تفکر مادی در جامعه علمی غالب گردید. با اینکه پیشروان علم جدید و قله‌های آن همچون کپلر و گالیله و نیوتن و اینشتین معنوی و مؤمن بودند، اما نگاه غالب در فضای آکادمی نگاه دینی نبود. بیشترین دوری از تفکر دینی و نگاه معنوی به جهان نه در علم^۱ که در فلسفه روی داد. فلسفه مادی که در طول تاریخ بویژه در دوره قرون وسطا به شدت در حاشیه بود، در عصر جدید بیشترین زمینه را برای ظهور و بروز یافت و به صورت پارادایم غالب در تفکر و پژوهش درآمد و جهان‌بینی علمی را شدیداً تحت تأثیر قرارداد. (چالمرز، ۱۳۷۴، ص ۶)

زبان علم محدود شد به بکارگیری مفاهیم کمی و مقادیر عددی (کارناپ، ۱۳۶۳،

فصل ۶). در معرفت‌شناسی^۱ حس‌گرائی و تجربه‌گرائی طرح شد و راه‌های دیگر معرفت‌نادرده و یا بی‌اعتبار تلقی شد. در هستی‌شناسی^۲ مادِیگری و الحاد و دست‌کم نادیده گرفتن خدا غلبه یافت. براهین خداشناسی مورد مناقشه واقع شد و اعتقاد به جهان غیب و عالم فرامادی در مطالعات علمی نادیده گرفته شد. در انسان‌شناسی^۳ و فلسفه ذهن مادِیگری و انکار روح جاوید و محدود کردن انسان به بدن و نفی یا نادیده گرفتن حیات اخروی بصورت نزاع دوگانه‌انگاری^۴ و یگانه‌انگاری^۵ طرح شد و به سود یگانه‌انگاری و ارجاع ذهن به ماده و مغز منجر شد. در اخلاق^۶ و ارزش‌شناسی هر نوع مرجعیت الهی و دینی نادیده گرفته شد و ارزش‌های سنتی زیر سوال رفت و انسان و خواسته‌های مادی او ملاک ارزش گردید. نتیجه چنین نگاهی این شد که آزادی فردی ارزش مطلق یافت بطوری که هیچ چیز جز آزادی دیگران آن را محدود نمی‌کند. در پی این تحولات، دین‌شناسی نیز دچار تحول گردید و پدیده دین و ایمان دینی به عوامل مادی (روانشناختی و جامعه‌شناختی) ارجاع داده شد و در بهترین حالت به عنوان امری خصوصی^۷ تقلیل یافت.

این در حالی است که از نگاه دینی هستی منحصر به عالم ماده نیست، بلکه بسی فراتر از عالم ماده است؛ راه معرفت منحصر به حس و تجربه نیست؛ انسان تنها بدن نیست و حیات منحصر به حیات مادی نیست، بلکه انسان حیات جاودانه دارد؛ ارزش‌ها اموری حقیقی و دارای منشأ الهی هستند؛ و دین منشأ وحیانی و الهی دارد و گرایش به دین ریشه در فطرت انسان‌ها دارد.

ظهور بحران‌ها

با غلبه جهان‌بینی مادی بر ذهن پژوهشگران، علم تجربی مرجعیت بلامنازع یافت و رقبای سنتی آن همچون فلسفه، دین و عرفان به حاشیه رانده شدند. تخصص‌گرائی و جزئی‌نگری در علوم موجب شد که عالمان از نگاه جامع و کلی نگر فاصله بگیرند.

-
1. epistemology
 2. ontology
 3. philosophical anthropology
 4. dualism
 5. monism
 6. ethics
 7. private affair

این پدیده چیزی است که از آن به علم زدگی^۱ تعبیر می‌شود. با غلبه علم زدگی و سیطره روزافزون فناوری همراه با انزوای دین، حکمت و سنت تدریجاً رو به ضعف رفت. اخلاق مادی رواج یافت. حرص و ولع سیری ناپذیر نسبت به مال و رفاه مادی فزونی گرفت. مصرف‌گرایی، لذت‌گرایی و شهوت رانی مدار زندگی شد، در حالیکه میلیون‌ها انسان از فرط گرسنگی با مرگ دست و پنجه می‌کنند. خودخواهی و خود محوری و اصالت فرد جای دگرخواهی و فداکاری و ایثار را گرفت. قدرت طلبی بشر او را به جهانگشائی و خونریزی مدرن واداشت. علم و صنعت در خدمت قدرت و ثروت قرار گرفت و راهی برای تولید ابزار سرکوب شد و دانشمندان و نوابغ در استخدام استیلاطلبان و نظام‌های میلیتاریستی به ساخت سلاح‌های ویرانگر و ابزارهای قتل و ویرانی مشغول شدند. جمع قابل توجهی از دانشمندان در آمریکا و اروپا در خدمت تولید سلاح هستند. با تولید سلاح‌های کشتار جمعی، سلاح‌های میکربی و شیمیائی و هسته‌ای موجودیت بشریت بطور جدی و به نحو بی سابقه‌ای تهدید شد و علم و تکنولوژی تیغی شد در کف زندگی مست. خونریزی که بشر در قرن بیستم کرد در تاریخ بشر بی سابقه است. از سوی دیگر، ظهور بحران‌های گوناگون همچون بحران محیط زیست حیات موجودات زنده و بشریت را به مخاطره افکند و بدین ترتیب کره زمین که تنها مأوای شناخته شده مناسب برای زندگی بود به مکانی ناامن و نامناسب برای زندگی تبدیل شد و بشر در کرات دیگر در جستجوی جایی برای زیستن گردید. با فقدان دین و معنویت، بحران‌های اخلاقی و اجتماعی تشدید یافت و با غیبت خدا از صحنه زندگی بشر معنای زندگی در هاله‌ای از ابهام قرار گرفت و ارزش حیات به مخاطره افتاد.

غلبه علم‌زدگی و به حاشیه رفتن دین، حکمت، اخلاق و عرفان، زمینه بروز چند بحران اساسی جدید و بی سابقه شد:

بحران معرفتی یا سردرگمی بشر در شناخت مبدأ و منتهای انسان و جهان که منتهی به شکاکیت و نسبیت معرفت شد.

بحران اخلاقی و تردید در اصالت ارزش‌ها و گرایش به بی بنیادی و نسبیت ارزش‌ها و ظهور ناهنجاری‌های اخلاقی همچون سستی بنیان خانواده.

1. scientism

بحران معنوی یا احساس پوچی و بی‌معنایی ناشی از دوری از معنویت و ایمان و اعلام مرگ خدا.

بحران امنیت یا به مخاطره افتادن صلح و امنیت جهانی با گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، شیمیائی، میکروبی و هسته‌ای.

بحران زیست‌محیطی ناشی از آلودگی هوا، نابودی منابع طبیعی، جنگل‌ها، گونه‌های گیاهی و جانوری، آب شدن یخ‌های قطبی، گرم شدن کره زمین، آسیب دیدن لایه اوزون با آلودگی ناشی از انرژی فسیلی و گازهای گلخانه‌ای.

کشورهای غیر غربی ضعیف علاوه بر اشتراک در بحران‌های یادشده گرفتار بحران‌های دیگری نیز شده‌اند. از جمله بحران استعمار و سلطه همه‌جانبه (سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی...) غرب بر این کشورها و بحران وابستگی به غرب و غرب زدگی و در نتیجه عقب ماندگی و توسعه‌نیافتگی در ابعاد مختلف.

واکنش در مقابل بحران‌های تمدن جدید

بحران‌های ناشی از خلاء معنویت و اخلاق که موجودیت بشر و معنای زندگی را تهدید می‌کنند چیزی نیست که بشر بتواند در قبال آن بی‌تفاوت باشد. از این رو، بسیاری برآن شدند که در راهی که بشر در عصر جدید رفته است تجدید نظر کنند. تحقیق در باب چیستی علم و ماهیت تکنولوژی و محدودیت‌ها و آسیب‌ها و خطرات آن بطور جدی مطرح شد. بسیاری از متفکران به نقد مدرنیته رو آوردند. مخالفت با تکنولوژی مطرح شد و تفکر بازگشت به زندگی سنتی در میان گروه‌هایی از مردم قوت گرفت. بحث بومی‌سازی^۱ علم و فناوری در جوامع و فرهنگ‌های غیر غربی (مثل هند، چین و ژاپن) به عنوان یک دغدغه مطرح شد. نقد جنبه مادی و سکولار جهان‌بینی علمی جدید آغاز شد و توجه دوباره به متافیزیک، معنویت و دین در دستور کار بسیاری از متفکران قرار گرفت.

یکی از واکنش‌هایی که در مقابل بحران‌های یادشده صورت گرفت، گرایش به ادیان و عرفان‌های شرقی بود و در همین راستا فرقه‌های شبه عرفانی بی‌شماری برای پر کردن خلأ معنوی بشر ظهور یافتند. اما از آنجا که عرفان‌های شرقی و فرقه‌های شبه

1. indigenization

عرفانی نوظهور در باب سیاست، علم، فناوری و بطور کلی تمدن سازی طرح قابل عرضه‌ای ندارند، این امر نمی‌تواند جامعه متجدد را از بحران‌ها نجات دهد. روی آوردن به جنبش‌های معنوی جدید و شبه عرفان‌های بی‌ریشه نیز کژراهه دیگری است که نه تنها بحرانی را حل نمی‌کند، بلکه خود بحران دیگری را بر بحران‌های دیگر می‌افزاید.

انقلاب اسلامی و طرح راهی نو

بسیاری از تحلیل‌گران بین‌المللی، انقلاب اسلامی را واکنشی علیه مدرنیسم می‌دانند. گرچه انقلاب اسلامی پدیده ذوابعدی است که نمی‌توان آن را به این امر فروکاست، ولی بی‌شک یکی از ابعاد انقلاب اسلامی اعتراض علیه نظم نوین جهانی و ساختار حاکم بر مناسبات بین‌المللی و سبک تفکر و زندگی مادی و سکولار مدرن و مبانی معرفتی و فلسفی آن است. بسیاری از تحلیل‌گران غربی انتظار داشتند که با پیروزی انقلاب اسلامی جامعه ایرانی به دوره ماقبل مدرن برگردد و علم و فناوری جدید را بطور کلی نادیده بگیرد. اما آنچه رخ داد خلاف این امر بود. نظام اسلامی در جستجوی راهی نو است. این نظام نه در صدد نفی علم و تکنولوژی جدید است و نه جهان‌بینی و ایدئولوژی مدرن را می‌پذیرد. این نظام در پی آشتی بین علم و تکنولوژی و دستاوردهای بشری جدید از یک سو و متافیزیک، الهیات، معنویت و ارزش‌های اسلامی از سوی دیگر است. در این ظرف و زمینه است که بحث نقد تفکر مادی و سکولار و اسلامی‌سازی علم، بازسازی علوم انسانی و تولید علم دینی طرح می‌شود.

اما آیا این پروژه قابلیت اجرایی و عملی دارد؟ آیا می‌توان علم مدرن و فناوری را که در بستر مسیحی و سپس مادی و سکولار غرب ظهور کرده و توسعه یافته از آن ظرف فرهنگی، تاریخی و اجتماعی‌اش بیرون آورد و در ظرف فرهنگ و جهان‌بینی و نظام ارزشی اسلامی قرار داد و انتظار کارایی و موفقیت از آن داشت؟ آیا بین این علم و فناوری و فرهنگ غربی هماهنگی و سنخیت نیست؟ آیا اسلامی‌سازی علوم ممکن و مطلوب است؟ اگر آری معنا و حدود آن چیست؟

دیدگاه‌های مختلف در مواجهه با علم جدید

دیدگاه نخست: برخی برآنند که اسلامی‌سازی علوم نه ممکن است و نه مطلوب. علم

اعم از علوم طبیعی و علوم انسانی دانشی است عینی^۱ و روش آن تجربی است و به همین جهت جهانی^۲ است و جهان‌بینی و ایدئولوژی و مذهب در آن دخالتی ندارد.^۳ پاسخی که به این دیدگاه داده می‌شود این است که اگر این سخن درباره تعریف علم صادق باشد، بی شک درباره واقعیت عینی علم صادق نیست. آیا می‌توان نقش فرهنگ، جهان‌بینی و نظام ارزشی را در پیش‌فرض‌ها، اهداف و غایات و کاربرد علم نادیده گرفت؟ آیا عالمی که دارای جهان‌بینی و جهت‌گیری مادی است با عالمی که دارای جهان‌بینی و جهت‌گیری الهی است نگاهی یکسان به جهان، انسان، و جامعه دارند؟ قطعاً نحوه نگرش به عالم و آدم در علمی که تولید می‌شود مؤثر خواهد بود. در علوم انسانی بویژه آنجا که سخن از باید و نباید و ارائه نسخه‌ای برای عمل طرح می‌شود تأثیر جهان‌بینی و نظام ارزشی قابل انکار نیست (راین، ۱۳۷۶، فصل دهم). بسیاری از پیش‌فرض‌ها، تئوری‌ها و راه‌حل‌ها در زمینه‌های انسان‌شناسی، اقتصاد، تعلیم و تربیت و سیاست در علوم انسانی جدید مبتنی و متناسب با تفکر مادی است که با بینش اسلامی در این زمینه‌ها سازگار نیست و نظام اسلامی نمی‌تواند آنها را بپذیرد و در عین حال اسلامی باشد. بنابراین، نظریه‌ای که با هر نوع تجدید نظر در علوم موجود مخالف است در اساس با تفکر دینی، فلسفه انقلاب و نظام اسلامی غیر قابل جمع است. پیش‌فرض‌های این نظریه، نفی دین یا تقلیل آن به حوزه خصوصی، تجربه‌گرایی محض و برتری فرهنگ مادی غربی است.

دیدگاه دوم بطور کلی علوم جدید را رد می‌کند. بر طبق این دیدگاه چون علوم موجود در بستر تفکر مادی و الحادی رویده‌اند، در اساس با تفکر و بینش معنوی و الهی غیر قابل جمعند و با تعدیل‌ها و تغییرات جزئی و فرعی قابل اصلاح نیستند. به اعتقاد این گروه، راه حل اساسی این است که این علوم کنار نهاده شوند و علوم دیگری بجای این علوم از نو براساس آموزه‌های دینی تأسیس شود. به نظر برخی همه علوم طبیعی و انسانی را می‌توان از منابع دینی استنباط و استخراج کرد. واضح است که این نظریه حتی اگر درست باشد، در عمل دشواری‌های بسیاری

1. objective

2. universal

۳. برای اطلاع از دیدگاه‌های مختلف در باب نسبت علم و دین و امکان یا عدم امکان علم دینی بنگرید به: مهدی گلشنی، آیا علم می‌تواند دین را نادیده بگیرد؟، ترجمه بتول نجفی.

دارد و دست‌کم برای تحقق آن به زمانی بسیار طولانی نیاز است. برخی می‌گویند علم اسلامی علمی است که براساس منطق دین بنا شود یا از منابع دینی استخراج شود. شکی نیست آنچه از منابع دینی در زمینه علوم استخراج شود مغتنم و ارزشی بی‌بدیل دارد. اما آیا این کافی است؟ آیا همه آنچه را که علوم بویژه علوم انسانی در جستجوی آنند می‌توان از منابع دینی استخراج کرد؟ آیا این امر ما را از تحقیق عقلی و تجربی مستقل بی‌نیاز می‌کند؟ منطق خود دین آن گونه که در قرآن می‌بینیم این نیست؛ بلکه قرآن ما را به استفاده از همه منابع ممکن شناخت دعوت می‌کند.

برخی در نقد علوم انسانی، تکنولوژی و بطور کلی تمدن جدید، بین عقل و تجربه از یک سو و دین از سوی دیگر تقابل ایجاد می‌کنند و عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی را منشأ بحران‌ها قلمداد می‌کنند. در حالیکه اشکال علوم جدید در استفاده از عقل و تجربه نیست؛ این امتیاز و وجه مثبت آن است؛ اشکال در نگاه انحصاری به عقل و نادیده گرفتن دین و معنویت است. (فنائی اشکوری، ۱۳۸۹، فصل ۱۲)

می‌گویند علم جدید محدود به عالم مادی است و مراتب دیگر وجود را نفی می‌کند؛ این علم فقط بعد کمی و ریاضی عالم را مطالعه می‌کند. اما حق این است که علم جدید کاری به مراتب دیگر هستی ندارد و به نفی و اثبات آن نمی‌پردازد و مانع شناخت مراتب دیگر و وجوه غیر کمی و ریاضی عالم از راه‌های دیگر نیست. آری، ساینتیسم و پوزیتیویسم و نگاه مادی هستی را در ماده خلاصه می‌کند، اما اینها بیش از آن که به خود علم مربوط باشند به فلسفه حاکم بر ذهن مدرن مرتبط هستند.

به رغم اصرار پاره‌ای از منتقدان علم جدید، برهانی که نشان دهد علم جدید در اساس و بنیادش ناسازگار با معنویت و دین است دیده نمی‌شود. اشکالاتی که طرح می‌شود معمولاً به جهان‌بینی و استنتاج‌های غیر علمی عالمان، به نظام ارزشی آنان و یا به کاربرد علم ناظر است و از این جهت حق با آنان است. اما اینکه متن یافته‌های علمی تجربی چه اشکالی دارند از این بیانات مطلب محصلی در نمی‌آید. (فنائی اشکوری، ۱۳۸۹، فصل ۹) بسیاری از علوم گذشتگان هم از سنخ همین علوم بودند، منتها بسیار عقب مانده‌تر؛ از این رو قدسی دانستن همه علوم سنتی و جهمی ندارد. گذشتگان در بررسی قوس و قزح و تشریح حیوانات و بحث از کائنات جو از کتاب و سنت یا کشف و شهود عرفانی استفاده نمی‌کردند و اینگونه مباحث صبغه دینی نداشت، چنانکه

البته صبغه ضد دینی هم نداشت. حتی جهان‌بینی همه سنت‌ها نیز جهان‌بینی قدسی و متعالی نبود. شرک والحاد و بت پرستی و شکاکیت هم در گذشته وجود داشته است، گرچه نگاه غالب نگاه الهی و معنوی بود.

نقد علم از راه نقد انگیزه‌های پدیدآورندگان آن هم ما را به جایی نمی‌رساند. اولاً مادام که معیار عینی برای ارزیابی موجود باشد انگیزه پدیدآورندگان اهمیتی ندارد. ثانیاً بسیاری از عالمان به انگیزه کشف حقیقت در طلب علم بوده و هستند. ثالثاً طلب علم به انگیزه رفاه مادی و دنیوی هم فی نفسه امر مذمومی نیست. انسان ناچار است نیازهای مادی و طبیعی خود را با استفاده از دانش رفع کند. رابعاً چه تضمینی هست که انگیزه مدعیان علم دینی و معنوی انگیزه ای مصون از همه نفسانیات باشد. البته ارزش معنوی و اخروی هر عملی تابع نیت است، اما آثار دنیوی لزوماً چنین نیست.

غایت علم برای یونانیان کشف حقیقت و فهم طبیعت بود؛ برای متدینان کشف آیات الهی و پی بردن به اسرار خلقت و حکمت خالق؛ برای تمدن غربی امروز کسب ثروت و قدرت. حتی این غایت هم فی نفسه نامطلوب نیست. اشکال در جایی دیگر است. اگر غایت الغایات مادی باشد بد است. امروزه علم و صنعت در خدمت اقلیتی مستکبر و وسیله ای برای اعمال مقاصد شیطانی است، اما حتی در این شرایط هم علم مقصر نیست.

دیدگاه سوم، که دیدگاه مختار این مقاله است، دیدگاهی معتدل است. نه علوم موجود را بطور کلی رد می‌کنید و نه برآن است که می‌توان همه آنچه که به عنوان علم عرضه می‌شود بویژه علوم انسانی را یکجا و بدون بررسی و بازبینی پذیرفت. یافته‌های علمی بشر ارزشمند است و ما به آن محتاجیم، اما نباید همه آنچه را که تحت نام علم عرضه می‌شود یکپارچه بدون بررسی و نقادی بپذیریم. بر طبق این دیدگاه، علوم طبیعی و انسانی موجود تا آنجا که تجربی محض هستند مورد قبولند و از این حیث علم جغرافیا و شناسنامه ندارد. اگر محتوای علوم طبیعی با روش تجربی تعیین می‌شود جز علمی تر کردن و به مقتضای روش علمی عمل کردن کار دیگری لازم نیست. علمی که با روش علمی معتبر بدست آید معتبر است و نیازی به دست‌کاری ندارد. اسلام به علم‌آموزی با صرف نظر از محل تولید آن تأکید دارد. تاریخ اسلام سرشار از وارد کردن علوم از فرهنگ‌های دیگر است.

برای رسیدن به فرهنگ علمی مطلوب بیش از اینکه به تغییر علوم نیاز باشد به تغییر و تصحیح جهان‌بینی نیاز است. پرسش در اینجا این است که با کدام جهان‌بینی و نظام ارزشی می‌توان از حسنات علم و تکنولوژی بهره‌مند شد و از سیئات آن مصون ماند؟ با جهان‌بینی و اخلاق مادی و آزادی مطلق فردی یا با جهان‌بینی الهی و دیدگاه معنوی و دینی؟ با فرهنگ خودمحوری و خودکامگی و حرص و ولع و طمع و مصرف‌گرایی، یا با فرهنگ خدا محوری و زهد و قناعت و غنا به معنای مثبت این مفاهیم؟ بسیاری از خلأهایی که منتقدان علم و تکنولوژی جدید طرح می‌کنند را دین و متافیزیک معنوی رفع می‌کند و نیازی نیست که علم را کنار بگذاریم.

علوم انسانی

حقیقت این است که همه آنچه که بنام علم عرضه می‌شود صرفاً یافته‌های تجربی نیست، بلکه مجموعه‌ای است از پیش فرض‌های غیر تجربی، یافته‌های تجربی و استنتاج‌های غیر تجربی. هر آنچه که در حوزه برخی از علوم انسانی و اجتماعی عرضه می‌شود حاصل تجربه محض نیست؛ بلکه جهان‌بینی، فرهنگ و نظام ارزشی مادی نیز در این مجموعه حضور دارد.^۱ از این رو، بازنگری و بازسای علم و پیراستن آن از این فرهنگ و پیش و آراستن آن به فرهنگ و جهان‌بینی و نظام ارزشی دینی و اسلامی از بایسته‌هاست.

در چپستی و روش علوم انسانی مناقشاتی هست. در اینکه روش همه علوم انسانی تجربی است، اجماعی نیست. همه صاحب نظران علوم انسانی را تجربی نمی‌دانند. مثلاً میل، علوم انسانی را استنتاجی، دیلتای، تجربی - تاریخی و متفاوت با علوم طبیعی و هوسرل، روش این علوم را پدیده شناسانه می‌داند. بی شک همه علوم انسانی به یک میزان تجربی نیستند. در برخی حوزه‌ها تجربه نارساست و بطور کلی باید توجه داشت که تجربه محدود انسانی قاطعیت ندارد. در برخی از علوم انسانی لازم است بین دانش و ارزش تفکیک کنیم. عناصری از این شاخه‌ها که در این کتاب مورد بحث است، در آنجا که به آنجا اشاره می‌شود، مورد بحث است.

پرسش هست که جامعه سکولار که بنا بر ادعا مدیریتش برپایه علم است، ارزش‌ها را

۱. در این باره رجوع کنید به: ادوین آرتوربرت، مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین، ترجمه عبدالکریم سروش.

از کجا می‌آورد؟ علم تجربی طبیعی و انسانی نمی‌تواند مولد ارزش باشد. آنچه بنام علوم انسانی عرضه می‌شود مصون از دیدگاه‌ها و ارزش‌های ایدئولوژیک نیست. مارکسیسم، لیبرالیسم، فمینیسم و بسیاری از مکاتب دیگر تأثیراتشان را بر علوم انسانی می‌نهند. بدین جهت این علوم نیازمند تصفیه‌اند. هدف دنیای مادی در علوم رسیدن به آسایش و رفاه دنیوی است، اما دیدگاه اسلامی علاوه بر آن ارتقاء معنوی را نیز تعقیب می‌کند و این عنصر در نحوه سامان دادن به دنیا هم تأثیر دارد.

علوم انسانی مختلف از حیث ارتباط با جهان‌بینی و نظام ارزشی یکسان نیستند؛ مثلاً علمی همچون حقوق، سیاست، اقتصاد و تعلیم و تربیت بیش از علمی مثل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و تاریخ با معارف دینی پیوند و نقاط مشترک دارند.

به اعتقاد صاحب نظران، علوم انسانی در ایران از جهات مختلف دچار ضعف است. تقلیدی بودن، روزآمد نبودن، متناسب با مقتضیات و مناسبات تمدن و فرهنگ ایرانی نبودن، در مواردی ناسازگار با تعالیم اسلامی بودن و دست‌کم برخوردار نبودن از معارف اسلامی در زمینه‌های مربوطه از جمله ضعف‌های این علوم است. این ضعف‌ها مسئول ناکارآمدی این علوم در ایران است. از این رو بازنگری و بازسازی آنها ضروری است حتی اگر سخن از اسلامی سازی نباشد.

بی شک چنانکه گفتیم در علوم انسانی مشکلاتی هست که باید رفع شود، اما نباید پنداشت که ریشه همه مشکلات ما در علوم انسانی است. تنها عامل معنویت‌گریزی برخی از دانشگاهیان نیز علوم انسانی نیست و خواندن این علوم نیز لزوماً انسان را به سمت بی‌دینی سوق نمی‌دهد، گرچه در مواردی بی‌تأثیر نیست. معنویت‌گریزی در برخی غیردانشگاهیان و دانشگاهیان مشغول به غیر علوم انسانی هم دیده می‌شود، چنانکه دین‌گرایی و دینداری در بین دانشگاهیان مشغول به علوم انسانی هم کم نیست. بنابراین، ریشه معنویت‌گریزی را باید در جا یا جاهای دیگر جستجو کرد. باید تأکید کرد که در جایی که تعلیم و تربیت دینی مناسبی وجود ندارد علوم انسانی سکولار یا هر ایدئولوژی دیگر جای تفکر دینی را می‌گیرد.

یکی از مشکلات در بحث تحول در علوم انسانی این است که متأسفانه بسیاری از کسانی که در مباحثه پیرامون علوم انسانی در ایران شرکت کرده‌اند یا اهلیت علمی

ندارند یا مسئله را جدی نگرفته و در پی حل مسئله نبوده‌اند، بلکه آن را در حد یک منازعه سیاسی منحنی تنزل داده‌اند. بسیاری از منتقدان بازسازی علوم انسانی چون توان درگیر شدن با اصل بحث را نداشته‌اند، به سخنان باطل یا تفسیرهای غلط از سخنان درست در این زمینه حمله کرده‌اند و با آب و تاب به رد آن پرداخته‌اند، چون حمله به این گونه سخنان سست آسان است و نیازی به مطالعه و تفکر ندارد؛ مثل این توهم که علوم به صرف اینکه از غرب آمده‌اند ضد دین‌اند؛ باید این علوم را به دریا ریخت و بجای آن علم اسلامی نقلی بنا کرد؛ یا اینکه باید تدریس و پژوهش در این علوم را تعطیل کرد. اما نقد مدعای اصلی و معقول که می‌گوید در علوم انسانی مشکلاتی از سنخ موارد یاد شده دیده می‌شود کمتر به چشم می‌خورد، زیرا کار آسانی نیست و با شانتاژ و هیاهو نمی‌توان آن را پیش برد و مصرف سیاسی ندارد. کسانی که همه چیز را با عینک ضدیت و کینه توزی سیاسی می‌نگرند جز نقش منفی در این باب ندارند و در نتیجه مخاطب این گونه مباحث نیستند، چون اینان راه فهم حقیقت را به روی خود بسته‌اند و در ورای هر ادعا و استدلالی غرض سیاسی منفی می‌بینند و خود چنین اغراضی را تعقیب می‌کنند. چون غرض آمد هنر پوشیده شد.

تربیون‌های خطابه عمومی نیز جای طرح این گونه مباحث تخصصی نیست. مداخله و اظهار نظر افرادی که اهلیت در این مباحث را ندارند بیش از آنکه مفید باشد مضر است. همچنین صرف آشنایی و حتی تخصص کسی در علوم دینی کافی نیست که درباره علوم جدید انسانی نظر دهد. این گونه دخالت‌ها به زیان علم تمام خواهد شد. تحول در علم تنها از درون و توسط عالمان آن علم ایجاد می‌شود، نه از بیرون. دخالت عوامل دیگر تنها به توقف، رکود و انحراف علم از مسیر طبیعی آن می‌انجامد. کسی که در این زمینه نظر می‌دهد باید با علوم انسانی جدید و تاریخ و فلسفه آن آشنا باشد. بازنگری در علوم انسانی مسئله ای آکادمیک است، نه سیاسی و ژورنالیستی و با سروصدا و هیاهو کاری از پیش نمی‌توان برد. دغدغه ای علمی است نه طرحی صرفاً حکومتی، گرچه حکومت اسلامی به نظریه در این زمینه نیازمند است؛ چنانکه هر حکومت و نظامی مبانی تئوریک خود را از مراکز آکادمیک استمداد می‌کند.

یکی از مشکلات فرهنگی جامعه ما که در نحوه نگاه ما به علوم انسانی هم تأثیر دارد دیدگاه‌های افراطی و تفریطی در مورد غرب است. گروهی شیفته و شیدای غربند و

غرب را از مقدسات و نوامیس خود محسوب می‌کنند بطوری که با شنیدن کمترین انتقاد از غرب برآشفته می‌شوند و گارد می‌گیرند، مگر اینکه آن انتقاد هم توسط خود غربی‌ها صورت گرفته باشد که آن هم به حساب کمال غرب گذاشته می‌شود نه نقص آن، چنانکه تاب تحمل شنیدن هیچ وجه مثبتی از فرهنگ خودی را ندارند. از طرف دیگر گروهی هستند که غرب را مجسمه کفر و شرارت و خباثت و نجاست می‌دانند و حاضر نیستند حتی یک نکته مثبت درباره غرب بشنوند. اینان منشأ همه مشکلات و کمبودها و عقب ماندگی‌های ما را نیز غرب می‌دانند. از آنجا که برای ساختن تمدن اسلامی نمی‌توان تمدن غربی را نادیده گرفت و موضع روشنی در مقابل آن نداشت، تا این دیدگاه‌های یکسویه و افراطی تصحیح نشود همچنان در این وادی سرگردان خواهیم ماند. آنچه ما به آن سخت نیازمندیم نگاه واقع بینانه و منصفانه است که هم دستاوردهای مثبت غرب را ببینیم و از تجربه‌های سودمند آن استفاده کنیم و هم جنبه‌های منفی و خطاهای آن را ببینیم و از آن اجتناب کنیم و راه آینده خود را با استفاده از منابع فرهنگ خود و تجربه‌های مثبت و منفی دیگران طی کنیم.

گام‌های ضروری

در مواجهه با علم و فناوری جدید گام‌های چندی باید برداشته شود:

۱. باید از خود این علوم شروع کرد و ضعف‌ها و خلأهای درونی آن در ایران را برطرف نمود. ترجمه دقیق متون، نقد نظریات و تدوین متون درسی مناسب و روزآمد بویژه در علوم انسانی گام‌های ضروری هستند که قبل از هرچیز باید برداشته شوند.
۲. تجدید نظر در مبانی فلسفی علوم بویژه علوم انسانی بر پایه فلسفه الهی و تنقیح هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، انسان‌شناسی، دین‌شناسی و ارزش‌شناسی اسلامی و نقد دیدگاه‌های مادی در این زمینه‌ها و نفی تفکر انحصارگرایانه در علم و نقد دیدگاه پوزیتیویستی که تجربه را تنها راه یا برترین راه شناخت حقیقت می‌داند ضروری است. باید توجه داشت که گرچه روش تجربی مناسبترین روش در شناخت طبیعت و بعد مادی انسان است، اما اولاً تجربه تنها روش معرفت نیست و راه‌های دیگری نیز برای معرفت هست؛ ثانیاً روش تجربی مستقل از روش عقلی نیست بلکه متکی بر آن است؛ ثالثاً حوزه‌هایی از واقعیت هست که با روش تجربی قابل شناخت نیست، بلکه باید به روش عقلانی یا روش استفاده از متون دینی شناخته شود.

۳. شناخت مرز بین علم و غیر علم^۱ و تفکیک بین نظریات علمی و استنتاجات فلسفی از علم بسیار مهم است. از این رو توجه به معرفت‌شناسی و فلسفه علم برای عالمان ضروری است. در علوم انسانی شناخت ماهیت این علوم و روش‌ها و رویکردهای مختلف در آن از بایسته‌ها است و آموزش این علوم بدون آموزش فلسفه علوم انسانی و اجتماعی ناتمام است. اگر تأسیس یا بازسازی علوم انسانی جدید محل بحث باشد، تأمل در فلسفه علوم انسانی و بازسازی آن جای بحث ندارد.

۴. منابع اسلامی گنجینه ارزشمندی را برای شناخت ابعاد مختلف انسان در اختیار ما می‌نهد که در تدوین علوم انسانی می‌توان از آن بهره‌مند شد و به علوم انسانی غنا بخشید و در جهت ایجاد هماهنگی بین علم و دین در این زمینه سیر کرد.

۵. تربیت دینی علم‌جویان بر اساس اخلاق و ارزش‌های انسانی و دینی به گونه‌ای که علم را در خدمت اهداف متعالی انسانی و در جهت صلاح مادی و معنوی بشریت قرار دهد در شکل دهی به علوم انسانی تأثیرگذار است. این امر وقتی محقق می‌شود که نظام تعلیم و تربیت اسلامی تدوین و در جامعه و محیط‌های علمی اعمال گردد. اگر افراد معرفت و تربیت اسلامی داشته باشند آشنائی با علوم جدید مشکلی ایجاد نخواهد کرد. ضعف حکمت و معنویت و اخلاق و دین ریشه در نظام تعلیم و تربیت مادی دارد و علم بماهو علم در این زمینه مقصر نیست.

۶. رعایت ارزش‌ها در فناوری و خدمات، توجه به حفظ محیط زیست و سلامت و اجتناب از پیامدهای مخرب صنعت و بطور کلی بکارگیری علم و فناوری اعم از طبیعی و انسانی در جهت تأمین نیازهای راستین انسانی و کاستن از آلام بشری و عدم سوء استفاده از علم در جهت تخریب طبیعت و زیان بشریت، از بسیاری از بحران‌های یادشده پیشگیری خواهد کرد.

۷. سیاست‌گذاری علمی بر اساس نیازسنجی و تعیین اولویت‌های حقیقی (اولویت علم‌انفع) از دیگر گام‌های لازم در این جهت است. تولید علم و نظریه باید بر اساس نیاز جامعه و متناسب با فرهنگ، مقتضیات و مناسبات بومی باشد. بنا بر این، بومی‌سازی علم مربوط به استفاده مناسب از علم است، چنانکه علم جدید در غرب بومی است و از بومی‌سازی علم نباید نسیت علم یا تأسیس علمی متفاوت را فهمید. نفی

1. dimarcation

هژمونی غرب در علم به معنای نفی علم یا حتی نفی علم تولید شده در غرب نیست. اگر مبنای بومی سازی بیگانه ستیزی، بیگانه هراسی، برتری طلبی نژادی و ناسیونالیسم و مانند آن باشد مردود است. بومی سازی در همه علوم کاربردی مثل صنعت، طب و کشاورزی مطرح است. علم بومی لزوما علم اسلامی نیست، و لزوما مرتبط به جهان‌بینی و ایدئولوژی نیست، بلکه از این جهت عام است. علم بومی علمی است که به مسائل مرتبط و مورد نیاز یک جامعه توجه دارد. بومی سازی لزوما خلق علمی کاملاً متفاوت با علم موجود نیست؛ بلکه تصحیح، تکمیل، متناسب سازی و کارآمد کردن همین علم موجود است. غرض تولید علم محلی و منطقه‌ای نیست، بلکه غرض علمی است که ناظر به نیازها و متناسب با مجموعه شرایط یک جامعه است.

۸. انقلاب اسلامی در بعد سیاسی به پیروزی‌های درخشانی رسید، اما در بعد نظام سازی، و تولید علم و فرهنگ مطلوب راهی دراز و دشوار در پیش دارد که تنها با عزم و همکاری همگانی در یک جهاد مستمر علمی به نتیجه می‌رسد. شکوفائی و پیشرفت ایران اسلامی تنها با چنین عزم و جهادی تحقق می‌یابد. برای تولید علم و فناوری و خلق تمدن اسلامی، نه رؤیای گذشته طلایی و نه ایجاد مدینه فاضله آرمانی و دور از دسترس باید مد نظر باشد. باید واقع بین بود و بر اساس امکانات عینی و در نظر گرفتن موانع و مشکلات طراحی کرد.

حاصل کلام

بشر راه‌های گوناگونی برای معرفت دارد که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حس ظاهری، حس باطنی، عقل، شهود و وحی.

در بحث از مناسبات علم و دین، مراد از علم معرفت برگرفته از راه حواس و عقل است و مراد از دین معرفت برگرفته از وحی است.

هیچ معرفت صادقی با هیچ معرفت صادق دیگری هرگز ناسازگار و متعارض نخواهد بود؛ اما به جهت محدودیت و ضعف بشر خطا در معرفت بشری راه دارد، و از این رو بین معارف مختلف او ممکن است ناسازگاری و تعارض روی دهد.

در تعارض بین دو معرفت هر یک که رجحان داشته باشد و از شواهد صدق بیشتر و برتری برخوردار باشد بر معرفت دیگر مقدم می‌شود.

هنگامی که معرفتی بر معرفتی دیگر رجحانی نداشته باشد موضع عقلانی در مقام

نظر توقف در داوری است و در مقام عمل به تناسب موضوع راهکارهای دیگری طرح می‌شود.

علوم جدید غربی در بستری ظهور و نمو پیدا کرده که فضای غالب آن مادی است. تأثیر فرهنگ مادی بر علوم انسانی بیش از علوم طبیعی است، از این رو، این علوم بیش از علوم طبیعی نیازمند نقادی و اصلاح می‌باشند.

تا آنجا که یافته‌های یک علم با معیارهای عقلانی همچون تجربه قابل تأیید باشد اخذ می‌شود و در غیر این صورت نیازمند بازنگری است.

اسلامی سازی عبارت است از اولاً کوشش برای رسیدن به سازگاری و هماهنگی بین علوم جدید و معارف اسلامی (تصحیح) و ثانیاً استفاده از مبانی و منابع اسلامی در جهت پیشبرد، بسط و تعمیق علوم.

یکی از وظایف مدیریت علمی در هر کشوری بومی سازی علم است تا متناسب با شرایط و نیازهای هر کشور از آن استفاده بهینه شود.

جان کلام در این مقال این است که علم جدید را باید اخذ، نقد و بازسازی کنیم. روند بازسازی دست‌کم چهار مؤلفه یا مرحله دارد:

الف. تصحیح و تنقیح مبانی نظری (معرفت شناسی، هستی شناسی، انسان شناسی...)

ب. اسلامی سازی تعلیم و تربیت و اخلاق

ج. اسلامی سازی و بومی سازی علوم در مواردی که ممکن و لازم است.

منابع

- آرتوربرت، ادوین (۱۳۶۹)، *مبایذ مابعد الطبیعی علوم نوین*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن سینا، حسین (۱۹۶۵)، *الشفاء: البرهان*، قاهره، المطبعة الامیریة.
- ارسطو (۱۳۶۶)، *متافیزیک*، ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران، نشر گفتار.
- باربور، ایان (۱۳۶۲)، *علم و دین*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- چالمرز، آلن (۱۳۷۴)، *چیستی علم*، ترجمه سعید زیبا کلام، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- راین، آلن (۱۳۷۶)، *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- صدر، سید محمدباقر (۱۹۷۸)، *دروس فی علم الاصول (الحلقه الثالثه، الجزء الثاني)*، بیروت، دار الکتاب.
- فنائی اشکوری، محمد (۱۳۸۹)، *مقدمه ای بر فلسفه اسلامی معاصر*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کارناپ، ردلف (۱۳۶۳)، *مقدمه ای بر فلسفه علم*، ترجمه یوسف عقیقی، تهران، انتشارات نیلوفر.
- گلشنی، مهدی (۱۳۸۷)، *آیا علم می‌تواند دین را نادیده بگیرد؟*، ترجمه بتول نجفی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۴)، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی